

ملاحظات نظامی و سیاسی پیرامون نبرد بغداد و معاهده زهاب (۹-۱۰۴۸ق)

زمینه‌ها و ریشه‌ها

معاهده زهاب گرچه خود معلول عواملی متعدد است، در عین حال از حلقه‌های زنجیری هم هست که زمینه‌ساز سقوط دولت صفویه شد و صاحب‌نظران بر این باورند که در نتیجه انعقاد این معاهده در درازمدت قوای نظامی ایران به رخوت گرایید، بگونه‌ای که نزدیک به یک سده پس از آن نتوانست در برابر افغانه شورشی ایستادگی کند و از موجودیت دولت صفوی دفاع نماید.

اما حوادث نظامی سال ۱۰۴۸ق/۱۶۳۸م و تصرف بغداد توسط قوای سلطان مراد چهارم صرفاً در بطن و متن آن وقایع خلاصه نمی‌شود، بلکه ریشه در برخی عوامل، تصمیمات و اقدامات دوران سلطنت شاه عباس اول دارد که عبارتند از: نگاهداری شاهزادگان در حرم، تحولات ساختاری در تشکیلات نظامی و بوجود آمدن تضاد و ناهماهنگی بین عناصر قدیم و جدید سپاه و تثبیت نشدن موقعیت نظامی ایران در مقابل عثمانیها تا پیش از درگذشت آن شاه (جمادی الاول ۱۰۳۸/۱۶۲۸م).

گرچه خدمات بزرگ شاه عباس مورد تأیید و تحسین است، اما مسؤلیت انحطاط دودمان صفویه را هم به عهده او می‌دانند و باید اضافه کرد که شکستهای نظامی ۱۰۴۸ق/۱۶۳۸م قوای ایران در بغداد هم بی‌تأثیر از آن نیست. لارنس لکهارت با دقت به این نکته توجه

* عضو هیأت علمی دانشگاه امام حسین (ع)، پژوهشکده علوم انسانی، گروه تاریخ.

دارد که: «شاه عباس ... به علت بیم از پسرانش^(۱) یا بر اثر رشک به آنان رسم خطرناک و مضرى را بدعت گذاشت و ولیعهد را به اتفاق سایر شاهزادگان خاندان سلطنت در حرم محصور کرد. ولیعهد می باید آنقدر در آنجا به سر برد، تا زمانی فرارسد که با دستهای کاملاً ناآزموده زمام امور را بدست گیرد...»^(۲) و راجر سیوری، سیاست شاه عباس مبنی بر محدود ساختن شاهزادگان خاندان سلطنتی در حرم را موجب انحطاط دودمان صفوی و بعدها یکی از علل عمده سقوط آن می داند.^(۳) و بالاخره سرجان مالکم آثار زیانبار حبس شاهزادگان در حرم را چنین خلاصه می کند:

از سلطانی که هرگز اجازه نداشت از این زندان (حرم) تا زمان جلوس بر اورنگ سلطنت پا به خارج گذارد، انتظار نمی رفت که از خوی مردمی و کفایت بهره مند باشد...^(۴)

شاه صفی - که در ۱۸ سالگی جانشین شاه عباس اول شد - تمام عمر در حرم خانه شاهی تربیت یافت، و چنین محیطی او را به سوءظن شدید نسبت به دوست و دشمن عادت داد و خشونت طبع شدیدی یافت، از همان آغاز سلطنت غرق در عیاشی گردید و از بذل توجه به امور مملکت فاصله گرفت و به تعبیر لکه هارت از فضائل جدش شاه عباس اول بی بهره بود و اندکی پس از جلوس نظیر ایام توقف در حرم به عیاشی و خوشگذرانی پرداخت و خود را تسلیم هوای نفس و ارضای شهوت ساخت ... و عده ای از مشاهیر نظامی را بی رحمانه به قتل رساند.^(۵)

و طبیعی است پادشاهی با چنین ویژگیهایی در مقابل مبارزه طلبی های سلطان مراد چهارم - که در روزگار حیات شاه عباس اول کوچکترین توفیقی در عرصه های نظامی نیافته بود - ناتوان و زبون ظاهر شود و حوادث نظامی بین النهرین بویژه بغداد در سال ۱۰۴۸/ق ۱۶۳۸ م - که به معاهده زهاب انجامید - نشان می دهد که شاه صفی در هدایت و فرماندهی عملیات نظامی کارآیی چندانی نداشت.

اما اقدام دیگری که ریشه آن به دوره شاه عباس بر می گردد و بازتاب سوئی در زمینه های سیاسی - نظامی تا آخر دوره صفویه داشت، دگرگونی در ساختار نظامی و ورود عناصر جدید در سپاه بود. هر چند این اقدام بنا به مصالحی انجام شد و به قول سیوری، رمز موفقیت شاه عباس در این بود که تعادل ظریفی را میان اقوام مختلف ایران در ساختار نظامی حفظ می کرد، ولی جانشینان وی در حفظ این تعادل توفیقی نداشتند.^(۶) بی شک این عدم توفیق در ناهماهنگی و

تضاد عناصر قدیم و جدید سپاه رخ نمود که آثار سوء آن را در ناکامیهای نظامی سال ۱۰۴۸ ق ۱۶۳۸م می‌توان دنبال کرد.

درگذشت شاه‌عباس (۱۰۳۸ق/۱۶۲۹م) در وضعیتی اتفاق افتاد که دور تازه‌ای از درگیری با عثمانیها در بین‌النهرین همزمان با روی کار آمدن سلطان مراد چهارم شروع شده بود. البته این جنگها فراز و نشیب‌هایی داشت و هر چند قوای شاه‌عباس توفیقاتی داشتند، اما با فرا رسیدن فصل گرما شاه‌عباس عراق را ترک کرد و به سلطانیه رفت و بعد در گذشت.^(۷) بنابراین روابط سیاسی - نظامی دو کشور با انعقاد پیمان صلحی و یا با پیروزی نظامی تثبیت نشد، تا اینکه شاه صفی جانشین جدش شد.

جنگهای بین‌النهرین

الف) مرحله اول

همین که شاه صفی به سلطنت رسید، مهمترین مسأله حکومت وی جنگ با عثمانیها بود، البته عمدتاً در موضع تدافعی، زیرا سلطان مراد دورنمای نیل به مقاصد نظامی خود بویژه در بین‌النهرین را در دوران سلطنت شاه جدید نسبت به دوران شاه‌عباس روشن‌تر یافت و بی‌درنگ حملات خود را به مناطق مختلف مرزی ایران آغاز کرد.

سلطان مراد در محرم ۱۰۳۸ خسروپاشا، صدراعظم خود را با سپاهی پرشمار به مرزهای ایران گسیل کرد. حرکت این نیرو موجب شورش اکراه و عثمانیهای وان و آخسقه و موصل شد. شاه‌صفی در رأس سپاهیاناش در ۲۳ محرم همین سال از اصفهان به همدان حرکت کرد و هنگامی که خسروپاشا در ادامه راهپیمایی به شهر زور رسید، زینل خان، سپهسالار ایران به محل ماهیدشت شتافت تا سر راه آنها را بگیرد اما غافل از اینکه تقی پاشا یکی از فرماندهان قوای عثمانی به پای قلعه مریوان رسیده و در آنجا موضع گرفته است. بنابراین زینل خان بیشتر قوای خود را در ماهیدشت گذاشت و با نیروی کمی به مقابله دشمن شتافت و هر چند که ابتدا پیروز بود اما در نهایت به سختی شکست خورد و با دادن تلفات زیاد عقب‌نشینی کرد و عثمانیها در تعقیب وی به همدان رسیدند.^(۸)

نیروهای عثمانی در ربیع‌الاول ۱۰۴۰/۱۶۳۱م پس از رسیدن توپخانه - که در موصل بود - شهر بغداد را در محاصره گرفتند و پس از نبردهای سخت، مدافعان قلعه دفاع جانانه‌ای کردند و سپاهیان عثمانی را از تسخیر قلعه مأیوس و وادار به عقب‌نشینی و استقرار در کاظمین کردند.^(۹) خسروپاشا سپس خلیل پاشا را مأمور فتح حله کرد و خود عازم موصل و سپس ماردین شد. شاه‌صفی همزمان با این تحرکات، احمدخان، رئیس طوائف اردلان را مأمور بازپس‌گیری مناطق از دست رفته کرد و او پیروزی‌هایی بدست آورد. همچنین شاه‌صفی، رستم بیک را مأمور فتح حله کرد. این شهر به سبب اینکه به نیمی از عراق عرب اشرف داشت دارای اهمیت نظامی بود. رستم بیک پس از دو ماه و نیم نبرد سخت و محاصره، حله را تصرف کرد (۱۰۴۰ق).

لذا پیروزی ایرانی‌ها در این مرحله از نبرد، مگر در یک مورد چشمگیر بود. روند این رویدادها سلطان مراد چهارم را واداشت که رأساً برای تسخیر آذربایجان حرکت کند. او با نیروی قدرتمند و توپخانه قلعه ایروان را محاصره کرد و پس از هفت روز محاصره در ۲۰ صفر ۱۰۴۵/۱۶۳۶م قلعه را به تسلیم واداشت، اما در نبرد دیگری در تبریز میان رستم‌خان سپهسالار و سلطان مراد، سپاهیان ترک شکست خوردند و با رسیدن فصل سرما به اسلامبول بازگشتند. بنابراین شاه‌صفی با تدارکات وسیع و با استفاده از توپخانه در ۲۲ شوال ۱۰۴۵ پس از نبردی قلعه ایروان را بازپس گرفت.

ب) مرحله دوم

سه سال پس از تصرف قلعه ایروان توسط قوای صفوی دو کشور ایران و عثمانی در حالت متارکه بودند. سلطان مراد که در کریمه و ترانسیلوانیا با مشکلاتی روبه‌رو بود تا ۱۰۴۸ق/۱۶۳۸م نتوانست دست به اقدامی بزند.^(۱۰) بالاخره سلطان مراد برای حمله به بغداد دست به تدارک گسترده‌ای زد و در رأس سپاه قدرتمندی به بین‌النهرین آمد. مدت زمان حرکت وی از مبدأ و رسیدن وی به مقصد (بغداد) را متفاوت ذکر کرده‌اند، برخی ۱۹۷ روز^(۱۱) و برخی دیگر ۱۱۰ روز نوشته‌اند.^(۱۲) به هر حال وی پس از رسیدن به بین‌النهرین بغداد را محاصره کرد و با توپهای سنگین قلعه را زیرآتش گرفت. عملیات تهاجمی ۴۰ روز ادامه یافت و پس از تخریب برجها و دیوارهای قلعه و رخنه نیروهای عثمانی و کمبود آذوقه، بکتاش‌خان، بیگلربیگی بغداد

از سلطان عثمانی تقاضای صلح کرد. سلطان مراد هم درخواست او را پذیرفت و وعده داد که اهالی و سپاهیان را از قتل و غارت در امان خواهد داشت ولی پس از ورود به شهر، آن را غارت کرد.^(۱۳)

علل و عوامل شکست در نبرد بغداد

۱. عوامل مدیریتی: از لحاظ مدیریت و فرماندهی نظامی عدم توازن قابل توجهی میان طرفین به اثبات رسید به همان اندازه که در شیوه فرماندهی سلطان مراد چهارم از آغاز تا فرجام عملیات نظامی بغداد نقاط قوت دیده می‌شود، شاه صفی ناتوانی و فقدان قابلیت‌های رزمی و سستی و بزدلی خود را به رخ کشید. البته سوء تدبیر و اقدامات ناراضی‌کننده و تصمیم‌گیری‌های نادرست نیز مزید بر آنهاست که می‌توان به مواردی اشاره کرد:

الف) شاه صفی در برابر نخستین گزارشهایی که توسط ملازم رستم‌خان سپهسالار و دو جاسوس دیگر مبنی بر تصمیم سلطان مراد برای حرکت به بغداد به وی داده شد (۲۴ شوال ۱۰۴۷) واکنشی از خود نشان نداد و خطر دشمن را جدی نگرفت و در ربیع‌الثانی همان سال نیز هنگامی که «هر روز از اطراف خیر آمدن سلطان مراد به قصد تصرف بغداد به سمع همایون می‌رسید» این بار به صدور دستور تدارکات اسباب قلعه‌داری و فرستادن نقدی خان، حاکم کوه گیلویه به بغداد بسنده کرد.^(۱۴) فقط وقتی گزارش عظمت سپاه سلطان مراد در ماه صفر همین سال واصل شد، شخص شاه از اصفهان حرکت کرد و امراء کردستان و لرستان و حدود بغداد را احضار نمود و این نخستین واکنش جدی شاه بود، آن هم هنگامی که زمان زیادی از حرکت سلطان مراد به سوی بغداد گذشته بود. بی تردید این امر باعث شد که سپاه ایران فرصت کافی برای تهیه تدارکات مناسب و واکنش درخور نداشته باشد. هنگامی که عثمانیها به بغداد رسیدند و آن را محاصره کردند، شاه صفی در ماه‌دشت کرمانشاه مستقر شده بود و عملیات مقابله با دشمن را از آنجا هدایت می‌کرد. در مقابل سلطان مراد شخصاً فرماندهی نیروهایش را به عهده داشت و به سنگرهای سربازانش سر می‌زد و آنها را تشجیع می‌کرد.^(۱۵) به حفر خندق می‌پرداخت، شخصاً توپ را نشانه‌گیری می‌کرد و حتی در جنگهای تن به تن حضور داشت.^(۱۶) این امر با توجه به مقتضای جنگهای آن روزگار بسیار اثربخش و پیروزی آفرین بود، در صورتی که شاه صفی چنین

نکرد. به نظر می‌رسد ترس، یکی از عوامل آن باشد زیرا اولاً وی دوازده هزار نفر نیرو داشت و این نیرو بسیار کمتر از نیروی نظامی عثمانیها بود، البته اجداد وی نظیر شاه طهماسب و شاه عباس بارها رأساً در نبردهایی با عثمانیها درگیر شدند در حالیکه نیروی کمتری نسبت به دشمن داشتند و در پاره‌ای از این نبردها حضور شخص شاه از عوامل عمده پیروزی سپاه ایران بود.

ب) کشتن فرماندهان و سرداران با تجربه و کارآمدی چون امامقلی خان و زینل خان، او را در این نبرد مهم هم با کاستیهای مدیریتی مواجه کرد و هم موجب ضعف روحیه، فقدان انگیزه و ناخرسندی بدنه سپاه شد. به قول تاورنیه فردی مانند امامقلی خان علاوه بر اینکه نخبه سربازان دلیر قشون را زیر فرمان داشت، با داشتن ویژگیهای نیکی چون «همت، سخاوت، محبت قلبی تمام مردم ... را جلب کرده ... در نشر علوم و صنایع اهتمام و مراقبت تمام می‌نمود...»^(۱۷) علاوه بر این، انتصاب فرماندهی جبهه بغداد و دادن اختیارات تام به وی، بکتاش خان، بیگلربیگی بغداد و سایر امرا و مستحفظان قلعه را ناراضی کرد و همین امر یکی از علل شکست و سقوط بغداد گردید. اسکندر بیک متشی در ذیل عالم آرای عباسی (ص ۲۱۶) می‌نویسد: «چون مقدور مقرر بود که در بازار روزگار بیع و شرای قلعه دارالسلام بغداد و رفاه حال کافه عباد و امنیت و اطمینان دیار و بلاد بوقوع انجامید، تفوق و برتری خلف بیگ بر امرای قلعه‌دار گران و دشوار آمده و دست و دل غازیان جان نثار را از کار برد». هر چند اگر این قسم نارسائیها هم نبود، فشار حملات قوای عثمانی شکننده بود و می‌توانست به سقوط قلعه بینجامد، اما بروز نفاق و تفرقه در چنین مواقعی به تسهیل و تسریع شکست کمک کرد و در غیر اینصورت تداوم مقاومت و به طول انجامیدن محاصره چه بسا در رسیدن نیروی کمکی خودی و یا بروز مشکلات سیاسی - نظامی داخلی برای دشمن شانس موفقیت عثمانیها را کم می‌کرد. البته مقاومت چهل روزه نیروهای محصور در قلعه بطور جدی با اعزام نیروهای کمکی شاه صفی حمایت نشد و حتی پس از سقوط قلعه، «ایرانیها هیچ‌گونه تلاشی برای رهایی پادگان بغداد نیاوردند و تا ابتدای جنگ جهانی اول شهر در دست عثمانیها باقی ماند».^(۱۸)

ج) سوء تدبیر شاه صفی، در اتخاذ تدابیر و اعمال راهبرد متناسب با شرایط موجود، جامع سایر علل و عوامل بود. در حالی که شاه عباس در چنین موقعیتهایی زیرکانه از نیروهای طرفدار خود در بین‌النهرین برای فرسایش توان نظامی دشمن و خنثی کردن فعالیتهای نیروهای

وفادار به عثمانیها و تفرقه‌افکنی بین آنها سود می‌جست اما شاه صفی که نیروی ۱۲۰۰۰ نفره‌ای را به فرماندهی شاهوردیخان برای جلوگیری از پیوستن ایل باجلان به عثمانیها گسیل داشته بود به توفیقی دست نیافت و مردم آن ایل از آب عبور کردند و به دشمن پیوستند.^(۱۹) عثمانیها چنان ابتکار عمل را در دست داشتند که در جریان لشکرکشی خسروپاشا به بغداد طرفداران صفویان در نواحی بین قونیه و حلب - که در میان آنها شماری از مدیران و کارگزاران عثمانی هم وجود داشتند - مرعوب شدند تا به پشتیبانی از دولت صفوی نپردازند. اقدام دیگری که خسروپاشا در این راستا انجام داد این بود که پشتیبانی بیشتر رهبران قبایل کرد را در فصل زمستان جلب کرد و عازم غرب ایران شد.^(۲۰)

به هر حال شاه صفی در مقام رهبری نظامی نیروهایش نتوانست هوشمندانه و شجاعانه از قابلیت‌ها استفاده کند، هماهنگیهای لازم را انجام دهد و آسیب‌پذیریهای دشمن را بیابد و بدان ضربه زند. آدام اولشاریوس - که در سال ۸-۱۰۴۷ ق / ۸-۱۶۳۷ م در ایران بود - سربازان ایرانی را تند و چالاک و آشنا به فنون سواری و آشنا به حیل‌های جنگی و مجهز به تیر و کمان و زوبین و عراده توپ توصیف کرده است. وی از وظیفه خوانین ایالات مینی برآمده نگهداشتن دائمی هزاران نیروی آماده و مهیا کردن سریع یک ارتش بزرگ و اعزام آن به میدان جنگ سخن به میان آورده است^(۲۱) که حاکی از قابلیت‌ها و ظرفیتهای موجود در سپاه ایران بود که شاه صفی از این نقاط قوت استفاده بهینه به عمل نیاورد.

۲. عوامل تاکتیکی: شاه صفی برای دفاع از بغداد نیرویی ۲۰/۰۰۰ نفره مجهز به «آذوقه و اسباب قلعه‌داری از سرب و باروت و شوره و فتیله و روغن و مانند آن و نقل توپهای رعدآوا از بالمیز و بادلیج و ضرب‌زن ... بروجهی شایان تدارک ... نمود و از اصفهان حرکت کرد و از راه النک کهیز و بروجرد و سیلاخور و نهاوند به کنگاور رسید» و رستم خان و سایر امرای آذربایجان نیز به او پیوستند.^(۲۲) تعداد نیروهای امرای آذربایجان را بایستی به این عدد افزود. در مورد نیروهای عثمانی آمار دقیقی در دست نیست و در ذیل عالم آرای عباسی اشاره شده است به اینکه «خسروپاشا با گروهی انبوه از طایفه قاپوقلی یعنی غلامان درگاه و سپاهی اوغلان ینیکچری و امرا و حکام ممالک عثمانی از ثغوراسلام و حدود فرنگستان تا سرحد ولایات عجم و خزانه موفور و توپخانه و یراق غیرمحمصور بدین دیار آمده و از هر طرف میزان سنجق و قبایل و اکراد

و عشایر جمعی غفیر به او پیوسته جمعیتی عظیم در اردوی سردار فراهم آمد که در هیچ زمان سرداران روم به این استعداد از ولایات روم به این مرزوبوم نیامده بودند و امرا و پاشایان و بزرگان هر طبقه از طبقات جنود آل عثمان زیاده از دیگر سرداران سابق گردن به طوق فرمانروایی او نهاده به هیچ وجه از اشاره و فرمان او تجاوز نمی توانستند نمود و او در میانه لشکر بغایت نافذالامر و مستقل بود.^(۲۳)

بنابراین از حیث تعداد نیرو و تجهیزات نظامی ارتش سلطان مراد از نیروهای شاه صفی آشکارا برتر بود و این برتری از عوامل مختلفی ناشی می شد، مانند اقتدار و توانمندی سلطان مراد در بسیج بیشتر نیرو، وسعت مستملکات و جمعیت زیاد عثمانیها نسبت به ایرانیها، مشغول بودن بخشی از نیروهای صفوی در جبهه های شرقی بویژه قندهار، دسترسی و استفاده سلطان مراد از نیروهای شبه نظامی و داوطلب. حضور نیروهای اخیرالذکر نشان از رضایت و خرسندی مردمان نواحی مسیر لشکرکشی دارد. طبعاً سلطان مراد پیش از حرکتش فرمانهایی درباره رفتار عادلانه با مردم و پرهیز از ستم به آنان صادر کرد (۲۳ ذیحجه ۱۰۴۷ / مه ۱۶۳۸) که در جلب پشتیبانی مردم مناطق سر راه عبور لشکریان بی تأثیر نبوده است.

از لحاظ تجهیزات بویژه توپخانه، برتری عثمانیها در طول دوره صفویه به استثنای بخشی از دوره شاه عباس،^(۲۴) محرز است و در نبردهای مورد بحث نیز این امر تأثیر داشت و توپخانه های قلعه کوب عثمانیها شدیداً محصوران قلعه را در تنگنا قرار داد و آنان را به تسلیم واداشت و توپخانه مدافعان قلعه به مراتب کمتر و ناتوان تر از توپخانه مهاجمان بود. البته وجود همین توپخانه اندک بود که به بیش از یک ماه پایداری در مقابل تهاجم دشمن انجامید و شمار تلفات دشمن را بالا برد و با توپ صاعقه بار بود که محمدپاشای وزیراعظم و بسیاری از پاشایان معتبر کشته شدند.^(۲۵) به هر حال نقش توپخانه قدرتمند سلطان مراد در پیروزی نهایی غیرقابل انکار است و در یک روز چهل و پنج هزار گلوله - که وزن هر یک بیست و چهارم به وزن تبریز بود - به برج سفید که نسبت به برجهای دیگر استحکام کمتری داشت، زده بودند.^(۲۶)

۳. عامل بازدارنده: در بعد راهبردی هدایت قوای نظامی توسط شاه صفی نیز جای بحث وجود دارد. در حالیکه عثمانیها تهاجم نظامی خود را به بین النهرین شروع کرده بودند، اوضاع مرزهای شرقی ناامن بود و هندیها با استفاده از فرصت به دست آمده در صدد دستیابی به اهدافی در

قندهار بودند. در این میان تدابیر شاه صفی زیرکانه نبود و مروری بر اوضاع قندهار تا حدودی ضعف مدیریت شاه صفی در دوران بحران را نشان می‌دهد.

شاه جهان فرمانروای هند در ۱۰۴۶ق/۱۶۳۶م به سلطان عثمانی، مراد چهارم و فرمانروای ازبک پیشنهاد حمله سه‌جانبه بر ضد ایران کرده بود و تفاهماتی به دست آورده بود. اما وی در مرحله اول برای بدست آوردن قندهار به دنبال راه‌حل غیرنظامی بود و با ارسال سفیر کارگشته‌ای پیش علیمردان خان، حاکم ایرانی قندهار و انجام مذاکرات محرمانه کوشید تا او را به جانب خود بکشاند، ولی امتناع وی از تسلیم مسالمت‌آمیز قندهار، شاه جهان را به برداشتن گام نظامی واداشت و علیمردان خان حالت تدافعی گرفت و سنگر محکم و تازه‌ای را در قلعه ساخت.^(۲۷) سوء تدبیر شاه صفی حادثه‌ای را به دنبال داشت که اوضاع را بر وفق مراد شاه جهان دگرگون کرد. سوءظن شاه صفی به علیمردان خان و فرستادن سیاوش خان قوللر آقاسی در رأس سپاهی انبوه و مأموریت دادن به نظربیک و جلال بیک و ملک بیک برای سرکوبی و گوشمالی وی (رمضان ۱۰۴۶) موجب شد که علیمردان خان از هندیها کمک بخواهد و اولین دسته از نیروهای هندی در ۲۱ شوال ۱۰۴۷/۲۶ فوریه ۱۶۳۸ وارد قندهار شدند. در یک فرسخی قندهار در نبردی با هندیها، قوللر آقاسی شکست خورد و به دستور شاه در فراه مستقر و گوش به فرمان ماند.^(۲۸)

تهاجم عثمانیها به بغداد همزمان با این حوادث بود، لذا شاه صفی نتوانست نیروی کمکی کافی برای سیاوش خان بفرستد. هندیها در ادامه فتوحات خود به زودی بُست و زمین داور را هم تصرف کردند که منابع عثمانی تاریخ آن را صفر ۱۰۴۸ / اوت ۱۶۳۸-۹ و منابع ایرانی محرم این سال ذکر کرده‌اند.^(۲۹)

بنابراین هم رفتار و هم تدبیر شاه در برابر رویدادهای مرزهای شرقی ایران با درایت و دوراندیشی همراه نبود و شاه صفی راهبرد مناسبی برای حصول به نتیجه مطلوب در شرایطی که هم عثمانیها و هم هندیها به ایران حمله کرده بودند، در پیش نگرفت. اصولاً شاهان پیشین صفوی در چنین مواقعی جبهه‌های شرقی را تا زمان حل معضلات مرزهای غربی کشور مسکوت می‌گذاشتند و به حضور نیروی اندک دفاعی اکتفا می‌کردند تا از حوادث مرزهای غربی نتیجه مطلوب بگیرند و در اسرع وقت به مسائل مرزهای شرقی چه در مقابل ازبکها و چه در

مقابل هندیها می‌پرداختند.

عهدنامه زهاب و مفاد آن

پس از تصرف بغداد توسط عثمانیها، شاه صفی سفیری به نام محمدقلی سلطان به بغداد فرستاد و به سلطان عثمانی پیشنهاد صلح کرد و مذاکرات بغداد به انعقاد معاهده قصرشیرین (زهاب) در ۲۳ صفر ۱۰۴۹^(۳۱) / ۱۷ مه ۱۶۳۹ انجامید که از طرف ساروتقی خان اعتمادالدوله و مصطفی پاشا، صدراعظم عثمانی به امضاء رسید. با انعقاد این معاهده حدود مرزی ایران و عراق تعیین شد که با اندک تغییر تا به امروز ثابت مانده است. البته وجود عهدنامه مزبور را بکلی مشکوک دانسته‌اند، چنانچه آرنولد ویلسن، رئیس هیأت نمایندگی دولت انگلستان در کمیسیون تحدید حدود ۱۳۳۲ق/ ۱۹۱۴م می‌گوید: نسخه اصلی آن موجود نیست و متنی که از این عهدنامه در دست است، نامه‌ای است که سلطان مراد چهارم در شوال ۱۰۴۹ به شاه صفی نوشته است. متن اصلی نامه نخستین بار در ۱۲۵۹ق/ ۱۸۴۳م کشف شد و در حال حاضر در کتابخانه سلطنتی وین نگهداری می‌شود. متن انگلیسی آن از روی متن عثمانی تهیه شده است. این متن از نظر دولت ایران قابل قبول نبود.^(۳۱)

در مورد مفاد عهدنامه در منابع ایرانی و عثمانی اتفاق نظر وجود دارد. براساس مندرجات «تاریخ عثمانی» «جنگ‌های موجود در منطقه بدره، حسان، خانقین، مندلی، درتنگ، در حوالی بغداد تا موضع سرمشل و برخی از طوایف عشیره جاف، روستاهای واقع در غرب قلعه زنجیر و قلعه ظالم علی در جوار شهر زور در تصرف عثمانیها می‌ماند». علاوه بر آن «به هیچ وجه نمی‌بایست تعرضی از طرف شاه ایران به قارص، آخیسختا و وان، واقع در مرز شمالی و مرزهای شهر زور، بغداد و بصره صورت گیرد». همچنین «قلاع موجود در قطور، قارص و قلعه زنجیر می‌بایست توسط طرفین تخریب شوند» و در پایان معاهده آمده بود که «در صورت قبول صلح، ایرانیها باید از دشنام و نفرین به شیخین خودداری کنند».^(۳۲)

مفاد معاهده در نامه‌ای که شاه صفی در محرم ۱۰۴۹ق به سلطان مراد ارسال داشته نسبت به مندرجات خلاصه السیر قدری متفاوت است. در نامه شاه صفی آمده است که «بستان ... چشان و بادرانی ... که تعلق به منسوبان پادشاه والاجاه و منسوبان دودمان ولایت نشان

● ملاحظات نظامی و سیاسی پیرامون نبرد بغداد و معاهده زهاب

دارد.^(۳۳) «قصبه مندلیجی تا درتنگ که سنور درتنگ سرمیل است، صحرای آن از پادشاه روم و کوه تعلق به دودمان خلافت نشان دارد. درتنگ و درنه که سنور آن سرمیل است تعلق به پادشاه روم دارد. جاف که ضیاءالدین و هارونی تعلق به ایشان دارد و بیره و زردوی از دودمان خلافت نشان است. قلعه زنجیر که در قلعه کوه است خراب شود و دهکده طرف غربی از ایشان است و دهکده طرف شرقی تعلق به این طرف دارد. زلم، کوهی که در لابلاهی قلعه زلم است و به زلم نگاه می‌کند از منسوبان پادشاه روم است و قلعه اورمان و دهکده‌های توابع از خاقان همایون اشرف است و شهر زور که سنور گدوک چغان است، قزلبچه و توابع از پادشاه روم، مهربان و توابع آن از دودمان خلافت مکان است و سایر آنچه در جانب آذربایجان خراب شود قلعه قنور [قطور] و قلعه ماکویه و قلعه مغاز برد».^(۳۴)

به هر حال عهدنامه دارای آثاری برای ایران بود و به موجب آن عراق از ایران جدا و به عثمانی واگذار شد و بدین ترتیب ضایعه‌ای بزرگ به اقتدار و عظمت ملی کشور وارد آمد. همچنین حدود متصرفات دو کشور در قفقاز بر طبق عهدنامه آماسیه تعیین شد. طرفین متعهد شدند در امور داخلی هم مداخله نکنند و برای نخستین بار حدود مرزی دو کشور در ناحیه زهاب و سلیمانیه مشخص شد، بدون اینکه مرز دو کشور دقیقاً تعیین شود.

براساس این معاهده مرز دو کشور به وسعت یکصد مایل بین کوه‌های زاگرس در شرق و رودهای دجله و شط‌العرب در غرب تعیین شد. این پیمان مبنای پیمانهای بعدی گردید و در ۱۱۴۰ق/ ۱۷۳۰م دو امپراتوری بار دیگر دست به جنگی تمام عیار زدند که عراق مرکز ثقل آن بود و چهارده سال بعد پیمانی بین آن دو پرمبنای معاهده ۱۰۴۹ق/ ۱۶۳۹م منعقد شد و دوباره مرزها را تثبیت کرد و معاهده ۱۰۴۹ زهاب نقطه ارجاع مذاکرات تنازعات آینده شد.^(۳۵)

قدر مسلم اینکه مفاد عهدنامه یک طرفه و در جهت منافع دولت عثمانی بود. در نتیجه این عهدنامه سلطه عثمانی بر عراق مورد تأیید قرار گرفت، در حالی که ایروان و بخشهایی از قفقاز که در آن زمان در تصرف ایران بود به ایرانیان واگذار شد و ایران در مقابل متعهد شد که به حمایت و فعالیتهای تبلیغی خود در قلمرو عثمانی پایان بخشد.

نتیجه

معاهده زهاب نتیجه شکست سپاه شاه صفی از عثمانیها بود، شکستی که هم ناشی از قوت عثمانیها و هم ناشی از ناتوانی و ضعف عملکرد شاه صفی و سپاه وی بود. البته علت اصلی شکست ایرانیان بیشتر به خود آنان مربوط می‌شد تا توان عثمانیها، زیرا پیش از این در دوره شاه عباس اول و هم شاه صفی جنگهای دیگری با عثمانیها رخ داده بود که دشمن در آن به توفیقی دست نیافته بود. در مجموع دستاوردهای این بررسی از این قرار است:

۱. عثمانیها همزمان با نبرد بغداد در جبهه‌های غرب با مشکل خاصی مواجه نبودند، در حالی که در مرزهای شرقی ایران بحران حادی وجود داشت و بخشی از نیروهای نظامی ایران در قندهار درگیر رویارویی نظامی با هندیها بودند.

۲. سیستم رهبری نظامی طرفین درگیر نابرابر بود و این نابرابری در تعیین نتیجه جنگ اثر بخش بود. به همان اندازه که سلطان مراد از خود توانمندی، خلاقیت، شجاعت، و... نشان داد، شاه صفی در عمل خلاف وی بود و در نتیجه کفه ترازو به نفع عثمانیها سنگین شد.

۳. برخی از اقدامات شاه صفی مانند کشتن شماری از فرماندهان با تجربه و قابل و گماشتن برخی فرماندهان ناکارآمد موجب تضعیف روحیه و ایجاد تفرقه در میان نیروهای ایرانی مستقر در قلعه بغداد و در نتیجه تسهیل شکست نظامی شد.

۴. در بعد تاکتیک و تکنیک نیز برتری با عثمانیها بود. آنان در جنگ بغداد با استفاده درست و هماهنگ از نیروهای پیاده و توپخانه قدرتمند خود مدافعان قلعه را سریعاً به تسلیم واداشتند.

۵. عثمانیها هم از لحاظ کمی با در اختیار داشتن قشون بیشتر برتری داشتند و هم از لحاظ کیفی از نیروهای آموزش دیده‌تر و با تجربه‌تری نسبت به ایرانیها برخوردار بودند.

بنابراین همه عوامل به سود دشمن بود و پس از عملیات نظامی بغداد، شاه صفی در بازپس‌گیری سرزمین‌های از دست رفته اقدامی نکرد و با پذیرش معاهده زهاب تن به مصالحه داد.

پی نوشت‌ها

۱. به دستور شاه عباس، بهبودخان چرکس پسرش محمدباقر معروف به صفی میرزا را در رشت به قتل رساند (۱۰۲۲ق) و در سال ۱۰۳۱ق نیز دستور داد تا سلیمان میرزا پسر صفی میرزا را کور کند تا ولیعهدش امامقلی میرزا را رقیبی نماند. اما در سال ۱۰۳۶ق امامقلی میرزا نیز به امر پدر چشمان خود را از دست داد. شاه عباس دیگر جانشینی نداشت، مگر سام میرزا (شاه صفی بعدی) با این حال شاه عباس دستور داده بود که همه روزه یک نخود تریاک به او دهند تا خمار و سست باشد و در نتیجه نتواند بزرگان دربار و سپاه را به خود علاقه‌مند سازد. نک: نصرالله فلسفی، *زندگانی شاه عباس اول*، انتشارات علمی، چاپ پنجم، تهران ۱۳۷۱، ج ۲، ص ۵۲۷-۶۶.
۲. لارنس لکهارت، *انقراض سلسله صفویه*، ترجمه مصطفی قلی عماد، انتشارات مروارید، چاپ سوم، ۱۳۶۸، ص ۲۹.
۳. راجر سیوری، *ایران عصر صفوی*، ترجمه احمد صبا، تهران ۱۳۶۲، ص ۸۱.
۴. سرجان مالکم، *تاریخ ایران*، ج ۱، ترجمه میرزا حیرت، کتابفروشی سعدی، چاپ دوم، بی‌جا، بی‌تا، ص ۲۱۰.
۵. لکهارت، پیشین، ص ۳۱.
۶. سیوری، پیشین، ص ۸۰.
۷. نک: خانابا بیانی، *تاریخ نظامی ایران در دوره صفویه*، انتشارات ستاد بزرگ ارتشداران، تهران ۱۳۵۳، ص ۳۳۰-۴.
۸. پیشین، ص ۳۳۸-۴۰.
۹. اسکندر بیک منشی، *ذیل عالم آرای عباسی*، تصحیح سهیلی خوانساری، انتشارات کتابفروشی اسلامیة، تهران ۱۳۱۷، ص ۲۰۰.
۱۰. استانفورد جی. شاو، *تاریخ امپراطوری عثمانی و ترکیه جدید*، ج ۱، ترجمه محمود رمضان‌زاده، انتشارات آستان قدس، ۱۳۷۰، ص ۳۴۴.
۱۱. اسماعیل حقی اوزون چارشلی، *تاریخ عثمانی*، ج ۳، ترجمه دکتر وهاب ولی، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، تهران ۱۳۷۲، ص ۲۶۶.
۱۲. لردکین راس، *قرون عثمانی*، ترجمه پروانه ستاری، انتشارات کهکشان، تهران ۱۳۷۳، ص ۳۱۷.
۱۳. خانابا بیانی، پیشین، ص ۳۴۸.

۱۴. محمد معصوم خواجهگی اصفهانی، خلاصه السیر، تاریخ روزگار شاه صفوی، انتشارات علمی، تهران ۱۳۶۸، ص ۲۴۷ و ۲۵۱.
۱۵. پیشین، ص ۶۰-۲۵۶.
۱۶. اسماعیل حقی اوزون چارشلی، پیشین، ج ۳، ص ۲۶۹.
۱۷. ژان بانست تاورنیه، سفرنامه تاورنیه، ترجمه ابوتراب نوری، با تجدیدنظر و تصحیح دکتر حمید شیرانی، تهران ۱۳۶۳، ص ۵۱۷.
18. *The Cambridge History of Iran*, Vol. 6, "The Timuird and Safavid Periods", edited by Peter Jackson and the Late Laurence Lockhart, Cambridge University Press, London, p.285.
۱۹. محمد معصوم خواجهگی اصفهانی، پیشین، ص ۲۶۲.
۲۰. استانفورد جی. شاو، پیشین، ص ۳۳۶-۷. البته شاه صفی برای مقابله با این اقدامات کوشش‌های تدافعی ضعیفی مانند فرستادن نقدی خان حاکم کهکیلویه به بغداد جهت تقویت مدافعان قلعه بغداد به عمل آورد (خلاصه السیر).
۲۱. آدام اولتاریوس، سفرنامه آدام اولتاریوس، ترجمه احمد بهپور، چاپ اول، بی‌جا، ۱۳۶۳، ص ۳۱۸.
۲۲. اسکندریک منشی، پیشین، ص ۲۱۵-۶.
۲۳. خانبابا بیانی، پیشین، ص ۳۳۸.
۲۴. نک: مقاله نگارنده به نام «توبخانه و سیر تحولات آن در ایران»: فصلنامه سیاست دفاعی، پژوهشکده علوم دفاعی، دانشگاه امام حسین (ع)، سال دوم، ش ۲، بهار ۱۳۷۳، ص ۲-۱۸۱.
۲۵. اسکندریک منشی، پیشین، ص ۲۱۶-۷.
۲۶. اسماعیل حقی اوزون چارشلی، پیشین، ج ۳، ص ۲۶۹.
۲۷. ریاض الاسلام، تاریخ روابط ایران و هند، ترجمه محمدباقر آرام و عباسقلی غفاری فرد، انتشارات امیرکبیر ۱۳۷۳، ص ۱۶۱-۲.
۲۸. نک: ریاض الاسلام، پیشین، ص ۴۰-۳ و ۱۶۳؛ محمد معصوم خواجهگی اصفهانی، پیشین، ص ۲۵۳؛ حسن حسینی، تاریخ سلطانی (از شیخ صفی تا شاه صفی)، به اهتمام دکتر احسان اشراقی، انتشارات علمی، چاپ دوم، تهران ۱۳۶۶، ص ۲۵۶.
۲۹. ریاض الاسلام، پیشین، به نقل از لاهوری، ج ۲، ص ۴۰-۶۲؛ محمد معصوم خواجهگی اصفهانی، پیشین،

● ملاحظات نظامی و سیاسی پیرامون نبرد بغداد و معاهده زهاب

ص ۷-۲۵۶.

۳۰. محمد معصوم در خلاصه السیر (ص ۲۶۷) تاریخ انعقاد معاهده را یکشنبه ذیحجه ۱۰۴۸ نوشته است.

۳۱. اصغر جعفری ولدانی، بررسی تاریخی اختلافات مرزی ایران و عراق، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، تهران ۱۳۶۷، ص ۱۳؛ مشیرالدوله نماینده ایران و کمیسیون تحدید حدود (۶۸-۱۲۶۶ق/۵۲-۱۸۵۰م در رساله سرحدیه در این مورد می‌نویسد: «حقیقتاً اصل عهدنامه مزبور که عبارت از تصدیق نامه دو پادشاه است در هیچیک از دولتین موجود نیست».

۳۲. اسماعیل حقی اوزون چارشلی، پیشین، ص ۲۷۲.

۳۳. عبدالحسین نوایی، اسناد و مکاتبات سیاسی (۱۰۳۸ تا ۱۱۰۵ق) همراه با یادداشت‌های تفصیلی، انتشارات بنیاد فرهنگ، وزارت فرهنگ و آموزش عالی، تهران ۱۳۶۰، ص ۷-۳۶.

۳۴. محمد معصوم خواجگی اصفهانی، پیشین، ص ۲۶۷.

35. *Shatt-al-Arab: A Survey of Wars and Treaties from Safavid-Ottoman Period to 1973 Algiers Agreement*, pp.1-2.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی



پروشکاه علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی